

محبت

عیسی او را جواب داد که همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند واحد است و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما بزرگتر از این دو حکمی نیست (مرقس). محبت، به همسایه خود بدی نمی‌کند پس محبت تکمیل شریعت است (رومیان). آن به وسیله موی سر خود پای‌های وی را بوسیده و آنها را به عطر تدهین کرد، چون فریسی که از وی وعده خواسته بود این را بدید با خود گفت که این شخص اگر نبی بود هر آینه باید بداند که این کدام و چگونه زنی است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکار است عیسی جواب داده گفت ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم گفت ای استاد بگو. گفت طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشت، چون چیزی نداشتند که ادا کنند هر دو را بخشید بگو کدام یک از آن دو او را زیاده‌تر محبت خواهد نمود؟ شمعون در جواب گفت گمان کنم آن که او را زیاده‌تر بخشید به وی گفت نیکو گفتی. پس به سوی آن زن اشاره نمود و به شمعون گفت این زن را نمی‌بینی؟ به خانه تو آمدم آب به جهت پای‌های من نیاوردی، ولی این زن پای‌های مرا به اشکها شست و به موی‌های سر خود آنها را خشک کرد. مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پای‌های من باز نایستاد سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پای‌های مرا به عطر تدهین کرد. از این جهت به تو می‌گویم گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است، لیکن آن که آمرزش کمتر یافت محبت کمتر می‌نماید.

در آن هنگام به آن زن گفت گناهان تو آمرزیده شد و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد. پس به آن زن گفت ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو (لوقا). کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت و یا دلتنگی یا جفا یا قحطی یا عریانی یا خطر شمشیر بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم به وسیله او که ما را محبت نمود، زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرت‌ها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما عیسای مسیح است جدا سازد (رومیان).

محبت با یکدیگر

ای حبیان اگر خدا با ما چنین محبت نمود ما نیز باید یکدیگر را محبت نماییم (یوحنا). مسیح فرمود به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. به همین جهت همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید (یوحنا). اگر کسی خدا را محبت می‌نماید و از برادر خود نفرت کند دروغ‌گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید و این حکم را از وی یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید برادر خود را نیز محبت می‌نماید. ای فرزندان محبت را بجا آوریم نه در کلام و زبان، بلکه در عمل و راستی (یوحنا). کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد (یوحنا) مسیح فرمود شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت نما، اما من به شما می‌گویم با دشمنان خود محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعاهای خیر نمایید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند (متی).

لیکن او چون خواست خود را عادل نماید به عیسی گفت و همسایه من کیست؟ عیسی در جواب وی گفت مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت به دست دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیمه مرده واگذارند و رفتند. اتفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را دید از کنار دیگر رفت همچنین شخصی لادی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر رفت، لیکن سامری که مسافر بود نزد وی آمده، چون او را دید دلش بر وی سوخت پس پیش آمده بر زخم‌های او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروان سرای رسانیده و خدمت او را کرد. بامدادان چون روانه می‌شد و دینار درآورده و سرایدار داد و به او گفت

این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی در حین مراجعت به تو دهم پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه این شخص که به دست دزدان افتاده بود هست؟ گفت آن که بر او رحمت کرد عیسی وی را گفت برو و تو نیز همچنان کن (لوقا).

محبت حقیقی

بغض، نزاع‌ها می‌انگیزاند، اما محبت هر گناه را مستور می‌سازد (سلیمان). در محبت خوف نیست، بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌راند، زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد در محبت کامل نشده است (یوحنا). اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان‌کننده شده‌ام و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم. محبت حلیم و مهربان است محبت حسد نمی‌برد و محبت کبر و غرور ندارد. اطوار ناپسندیده ندارد، نفع خود را طالب نمی‌شود و خشم نمی‌گیرد و سؤظن ندارد. از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند. در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد. محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوت‌ها باشد نیست خواهد شد و اگر زبان‌ها انتها خواهد پذیرفت و اگر علم زائل خواهد گردید، زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم، لیکن هنگامی که کامل آید جزئی نیست خواهد گردید. زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم، اما چون مرد شدم کارهای طفلانه را ترک کردم، زیرا که الحال در آینه به طور معما می‌بینم، لیکن آن وقت رو به رو، الان جزئی معرفتی دارم، لیکن آن وقت خواهم شناخت چنانکه نیز شناخته شده‌ام و الحال این سه چیز باقی است؛ یعنی ایمان و امید و محبت و اما بزرگتر از اینها محبت است (قرنتیان). همچنان که پدر مرا محبت نمود من نیز شما را محبت نمودم پس در محبت من بمانید (یوحنا).

محبت خدا

و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند فریسیان و کاتبان همه‌همه‌کنان می‌گفتند گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد پس برای ایشان این مثل را زده و گفت کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد. پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد و به خانه آمده دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده را یافته‌ام. به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود چراغی افروخته خانه را جارو نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می‌گوید با من شادی کنید، زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام. همچنین به شما می‌گویم شاید برای فرشتگان خدا روی خواهد داد به سبب یک خطاکار که توبه کند.

باز گفت شخصی را دو پسر بود روزی پسر کوچک به پدر خود گفت ای پدر سهم اموالی را که باید به من برسد به من بده پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد چندی نگذشت که آن پسر کوچکتر آنچه داشت جمع کرده به ملکی دور کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار سرمایه خود را تلف نمود، چون تمام را صرف نموده بود قحطی سخت در آن دیار حادث شد و او به محتاج شدن شروع کرد پس رفته به یکی از اهالی آن ملک پیوست وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خورند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد آخر به خود آمده گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم برخاسته نزد پدر خود می‌روم و به او خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد، اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش کشید و بوسید و پسر وی را گفت ای پدر به آسمان‌ها و به حضور تو گناه کرده‌ام بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.

بعد پدر به غلامان خود گفت جامه بهترین را از خانه آورده و به او بپوشانند و انگشتی بر دستش کنند و نعلین بر پاهایش و گوساله پرواری را آورده و ذبح کنند تا بخوریم و شادی نماییم، زیرا که این پسر من مرده بود زنده شد و

گم شده بود و یافت گردید و پس به شادی کردن شروع نمودند، اما پسر بزرگ در مزرعه بود، چون آمده نزدیک خانه رسید صدای سار و رقص را شنید پس یکی از نوکران خود را طلبیده و پرسید این چیست به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است، زیرا که او را صحیح بازیافت، ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده و به او التماس نمود، اما او در جواب پدر خود گفت اینک سالهاست که من خدمت تو را کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغاله به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم، لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است برای او گوساله پرواری را ذبح نمودی او وی را گفت ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از من است مال توست، ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور بود، زیرا که برادر تو مرده بود زنده گشت و گم شده بود و یافت گردید دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید، زیرا که اگر کسی دنیا را دوست بدارد محبت پدر در وی نیست، بلکه از جهان است، زیرا که آنچه در دنیاست از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست، بلکه از جهان است و دنیا و شهوات آن در گذر است، لیکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند تا ابد باقی می‌ماند.